مردی که از حساب دیگران ثروتمند شد

لوقا ۱۶ ۱ تا ۹



آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «توانگری را مباشری بود. چون شکایت به او رسید که مباشر اموال او را بر باد می‌دهد، 2وی را فرا خواند و پرسید: «این چیست که دربارهٔ تو می‌شنوم؟ حساب خود بازپس ده که دیگر مباشر من نتوانی بود..»

3 مباشر با خود اندیشید: «چه کنم؟ ارباب می‌خواهد از کار برکنارم کند. یارای زمین‌کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم4 .دانستم چه باید کرد تا چون از مباشرت برکنار شدم، کسانی باشند که مرا در خانه‌هایشان بپذیرند.» پس، بدهکاران ارباب خویش را یک به یک به حضور فرا خواند. از اوّلی پرسید: «چقدر به سرورم بدهکاری؟»6 پاسخ داد: «صد خمره روغن زیتون.» گفت: «صورتحساب خود را بگیر، و زود بنشین و بنویس، پنجاه خمره!» سپس از دوّمی پرسید: «تو چقدر بدهکاری؟» پاسخ داد: «صد خروار گندم.» گفت: «صورتحساب خود را بگیر و بنویس هشتاد خروار!»

8ارباب، مباشرِ متقلب را تحسین کرد، زیرا عاقلانه عمل کرده بود؛ چرا که فرزندان این عصر در مناسبات خود با همعصران خویش از فرزندان نور عاقلترند.9 به شما می‌گویم که مال این دنیای فاسد را برای یافتن دوستان صرف کنید تا چون از آن مال اثری نمانَد، شما را در خانه‌های جاودانی بپذیرند.

دیک فولد تاجری موفق بود. او بانک «لیمن برادر» را که زمانی بسیار موفق بود، اداره می‌کرد تا اینکه این بانک در سپتامبر ۲۰۰۸ ورشکست شد. طبق گزارش تحقیقاتی، لیمن کمی پیش از پایان هر فصل مالی، حدود پنجاه میلیارد دلار بدهی را موقتاً از تَرازنامه ی خود خارج می‌کرد و چند روز بعد دوباره آن را بازمی‌گرداند. به این ترتیب سرمایه‌گذاران و ناظران مالی فریب خوردند. او نیز در آستانه ی ورشکستگی نهایی، ویلای خود را به مبلغ ده دلار به همسرش فروخت.

عیسی نیز داستان تاجران فریبکار را می‌شناخت. مَثَلی که او امروز برای ما بیان می‌کند نشان می‌دهد که عیسی با لبخندی قابل توجه به‌خوبی از چنین کارهایی باخبر بود. با این حال، این مثل کمی عجیب به نظر می‌رسد، زیرا عیسی بر ضد چنین تاجرانی زبان به سرزنش و نفرت نمی‌گشاید. بلکه درست از همین ماجرا استفاده می‌کند تا چیزی به ما نشان دهد. می گوید: «مانند این تاجر زیرک باشید، کسی که می‌داند وقتی روز حساب فرا می‌رسد، چه باید بکند!»

در اینجا باید با صراحت کامل بگوییم: عیسی نمی‌خواهد به ما یاد بدهد که چگونه تجارت کنیم. نقطه ی مقایسه تنها در این است که مباشر وضعیت خود را واقع‌بینانه می‌سنجد و به همین دلیل دقیقاً می‌داند برای نجات خود از این گرفتاری چه باید بکند. عیسی نگاه ما را به همین نکته معطوف می‌کند. و با کمی اندوه می‌گوید: «ای کاش فرزندان نور به اندازه ی مردم این دنیا زیرک بودند!»

وقتی عیسی از فرزندان نور سخن می‌گوید، منظورش ما مسیحیان است. پس ما مسیحیان در چه چیزی نادانیم؟ پیش از هر چیز در اینکه اصلاً نمی‌پذیریم که گناهکاریم. اگر گمان کنیم که با این زندگی‌ای که داریم بی‌تقصیریم، خود را فریب می‌دهیم. ما نیز درست مانند مباشرِ مثل عیسی، فقط مباشر هستیم. ما مالک چیزها نیستیم. همه‌چیز فقط قرضی است. هم استعدادهایی که خدا از بدو تولد به ما بخشیده، و هم اموال دنیوی که دریافت می‌کنیم.

این فکر وسوسه‌انگیز است که همه‌ی این چیزها را برای خودمان به کار ببریم. اما این فکر برای زندگی روحانی ما خطرناک است. چیزهای این دنیا می‌توانند به بت تبدیل شوند. بت هم جذابیتی دارد. وعده‌ی قدرت می‌دهد. وعده‌ی امنیت و آرامش می‌دهد. به همین دلیل با دلی پرشور پرستش می‌شود. انسان تمام اعتماد خود را بر آن می‌گذارد. به آن امید می‌بندد: به زندگی‌ای بهتر، به احترام در چشم مردم. این فکری است که ما را در نظر خودمان عادل جلوه می‌دهد. در دل فکر می‌کنیم که زندگی را به‌خوبی از پیش برده‌ایم. و درست همین‌جاست که آن نادانی‌ای پنهان است که عیسی به آن اشاره می‌کند: ما دیگر اصلاً داور جهان را به حساب نمی‌آوریم. آخر خودمان به خودمان کمک کرده‌ایم تا به جایی برسیم.

پس عیسی ما را صدا می‌زند: نادان نباشید، بلکه مانند آن مباشر زیرک باشید! یعنی اینکه با هوشیاری و روشنی بپذیرید: روز حساب می‌آید. و آن هم به‌زودی. در این ایام که برگ‌ها از درختان می‌ریزند و هوا تاریک می‌شود، ما در دوران سال کلیسایی درست به همین داوری خدا می‌اندیشیم. به این می‌اندیشیم که زندگی ما به پایان می‌رسد و باید حساب پس بدهیم. پس عیسی در اول به ما می‌گوید: زیرک باشید! بدانید که زندگی‌تان پایانی دارد و زودتر از آنچه فکر می‌کنید باید حساب پس بدهید.

عیسی این مثل را برای تو تعریف می‌کند تا بفهمی: پول تو، دارایی تو، عقل تو، همه از آنِ آفریدگار است. فقط برای مدتی کوتاه به تو سپرده شده است. و بخشنده‌ی این عطایا امروز می‌خواهد تو را از آنها آزاد کند تا دلت را به آنها نبندی. با وجود همه‌ی گله و شکایت‌هایمان، ما در رفاه زندگی می‌کنیم. و همین گله و شکایت نشان می‌دهد که دیگر چیزها را واقع‌بینانه نمی‌بینیم. ما آنها را دیگر عطای خدا نمی‌دانیم، بلکه حقِ مُسلّم خود می‌دانیم که دیگران می‌خواهند از ما بگیرند. این نادانی است.

در مرحله ی دوم، عیسی به ما توضیح می‌دهد که اکنون چه باید بکنیم. مباشر زیرک به‌روشنی می‌بیند که روز حساب در راه است. او همچنین می‌داند که هیچ شانسی برای سربلند بیرون آمدن ندارد. او این را انکار نمی‌کند و نمی‌کوشد آن را پنهان کند. و چون نمی‌تواند کار سخت انجام دهد و از گدایی شرم دارد، نقشه‌ای می‌کشد. او همه‌ی بدهکاران اربابش را نزد خود فرا می‌خواند و بخش بزرگی از بدهی‌شان را می‌بخشد. حالا این بدهکاران مدیون او هستند. او می‌تواند مطمئن باشد که در آینده با او مهربان خواهند بود.

عیسی این کار نادرست مباشر را در جمله‌ای قابل‌توجه خلاصه می‌کند: «زیرا عاقلانه عمل کرده بود؛ چرا که فرزندان این عصر در مناسبات خود با همعصران خویش از فرزندان نور عاقلترند.»

رفتار مباشر زیرک، که عیسی آن را به‌عنوان نمونه پیش چشم ما می‌گذارد، نشانه‌ی روشن واقع‌بینی است. عیسی در اینجا به هیچ وجه از دنیا بی‌خبر نیست. او نمی‌گوید که باید خود را جایی در بیابان پنهان کنیم تا چیزهای این دنیا بر ما اثر نگذارند. برعکس: ما باید درست از چیزهای این دنیا، یعنی از مال دنیا، استفاده کنیم. عیسی نمی‌گوید: «مال دنیا را دور بیندازید!» بلکه می‌گوید: بگذارید به شما خدمت کند. آن را برای کاری معنادار به کار ببرید! چه نگرش آزاد و سخاوتمندانه‌ای!

عیسی بت را از تختش به زیر می‌کشد، با این روشنگری که همه‌چیز از آنِ کیست و داور کیست. از این لحظه ما از قدرت هولناک آن آزاد می‌شویم. اگر پول داریم، آن را برای کاری معنادار به کار می‌بریم. اگر نداریم، باز هم نگران نمی‌شویم. زیرا دل ما از آنِ خداست!

وقتی این‌گونه ببینیم که ما و دلمان از آنِ خدا هستیم، اصلاً به این فکر نمی‌افتیم که باید آزادی‌مان را با پول به دست آوریم. ما به‌سادگی می‌بخشیم، آزادانه و بی‌حساب‌وکتاب. و خبر خوبی در همین نهفته است. در همین نیز با آن کلاهبردار فرق داریم که از روی خودخواهی برای دوران بازنشستگی‌اش تدارک می‌بیند. زیرا برای ما کاملاً روشن است که دارایی‌مان را از کدام حساب دریافت می‌کنیم.

تصادفی نیست که مثل مباشر زیرک درست پس از مثل پسر گمشده آمده است. پسر گمشده نیز درست مانند مباشر زیرک است: او از گناه و بدبختی خود آگاه است. با این حال بر محبت پدر حساب می‌کند.

عیسی با مثل مباشر زیرک به ما نشان می‌دهد که درماندگی ما را می‌شناسد. او به‌خوبی از محدودیت‌های انسانی ما آگاه است. و در برابر ورشکستگی کامل ما، عیسی می‌توانست یکی از این دو کار را بکند:

او می‌توانست به‌عنوان رئیس عادل حکمی نابودکننده صادر کند: «دیدید؟ شما که از عهده‌اش برنمی‌آیید. ورشکسته‌اید! و هیچ امیدی هم ندارید که روزی از این بدبختی بیرون بیایید. پس از اینجا بروید! دیگر نمی‌خواهم با شما کاری داشته باشم!» یا می‌توانست بگوید: «من در حساب شما هزاران خطا پیدا کرده‌ام. حالا باید دو برابر تلاش کنید تا آنها را اصلاح کنید و مبادا دوباره بدهکار شوید. و اگر واقعاً بکوشید، شاید خدا یکی دو خطای شما را ببخشد یا جایی که نتوانستید، چشم‌پوشی کند.» نه، عیسی چنین نمی‌کند. درست با نشان دادن اینکه ما تا چه اندازه بدهکاریم، او فیض خود را نشان می‌دهد! عیسی می‌داند که وضع ما انسان‌ها چقدر وخیم است. و درست به همین دلیل به ما نشان می‌دهد که فقط از راه حسابی دیگر، حسابی بیگانه، می‌توانیم نجات یابیم. عیسی درست به همین دلیل آمده است!

عیسی می‌داند که هیچ انسانی با نیروی خود نمی‌تواند نزد خدا بیاید. او می‌داند که هیچ انسانی نمی‌تواند خود را عادل سازد. او همچنین می‌داند که هیچ انسانی نمی‌تواند خدا را با تمام دل و همسایه‌ی خود را آن‌گونه که باید، دوست بدارد. و درست به همین دلیل عیسی این مثل تند و رادیکال را برای ما تعریف می‌کند. با این مثل می‌خواهد به ما بگوید: دوستان، شما نمی‌توانید خود را در برابر خدا عادل سازید. شما ورشکسته‌اید! باید حتماً راه دیگری پیدا کنید، وگرنه با شما تسویه حساب خواهد شد. و این راه دیگر، خودِ عیسی است. آمین.